

نوشتن شکلی از زندگی است

الف

الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.
الف شماره ۷۳۹ همزمان با جلسه ۸۳۹ انجمن منتشر شد.
این شماره الف ۲۸ خرداد ۱۳۹۴ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، رضا شیروان، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان
اعضای بیست و نهمین دوره گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است

از زمین و زمان کتک خورده
ممتد و بی‌امان کتک خورده
این که او نیمه جان کتک خورده
گردن روزگار نامرد است

کینه دارد از این شب تیره
دختری که به غم شده خیره
مدتی می‌شود که درگیر
قرص اعصاب و بغض و سردرد است

می‌شعارید: «بردگی هرگز!
جنگ با خط دائما قرمز»
یک نگاه دریده‌ی نافذ
پشت ته چهره‌ی مریضش بود

هیس لطفا! خطر! نشواحمق!
هیچ حرفی نزن ولو برحق
زندگی یک کبودی مطلق
زیر آرایش غلیظش بود

زندگی رد تیره‌ی اشکی
در لباس همیشه‌ی مشکی
زندگی حال و روز گنجشکی
زیر رگبار تند باران بود

حرف‌ها را به سینه‌اش انباشت
در خودش بذر خودخوری را کاشت
حال دیوار محکمی را داشت
که بنایی برای زندان بود

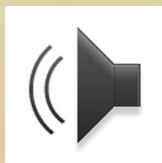
سمیه سادات حسینی

ناسوت

تکان نمی خورد. لب‌هایش ته مانده رنگ دیشب را با خود دارد. ناسوت با نوک انگشت روی بینی خفته می‌نوازد. آرام پیشانی‌اش را لمس می‌کند. عرق نکرده و سرد است. گرمای شب قبل پریده، صورتش را به صورت خفته نزدیک می‌کند. نفسی نیست. نفس‌های تند و گرمای پیکرش و اضطراب دیشب را فراموش کرده. ملافه را پس می‌زند لباس‌هایش را تن نکرده. جیب لباس‌هایش را تند می‌کاود کیف دستی‌اش را باز می‌کند چیزی جز کمی پول و زورق سیگار پیدا نمی‌کند. کف توالت اتاق یک نایلون کوچک خالی است با کمی پودر سفید. مقداری هم روی کاشی‌ها.

لباس‌هایش را برمی‌دارد تا به سختی تن‌اش کند. زنگ بزند پلیس و بگوید زنی بدون نام اینجا خفته.

حوریه رحمانیان
خرداد ۱۳۹۴



کارت پستالی از کشمیر



Postcard from Kashmir

Kashmir shrinks into my mailbox,
my home a neat four by six inches.

I always loved neatness. Now I hold
the half-inch Himalayas in my hand.

This is home. And this is the closest
I'll ever be to home. When I return,
the colors won't be so brilliant,
the Jhelum's waters so clean,
so ultramarine. My love
so overexposed.

And my memory will be a little
out of focus, in it
a giant negative, black
and white, still undeveloped.



Agha Shahid Ali

کشمیر فشرده شده در جعبه‌ی پستی،
خانه‌ام در یک قاب چهار در شش اینچی تمیز.

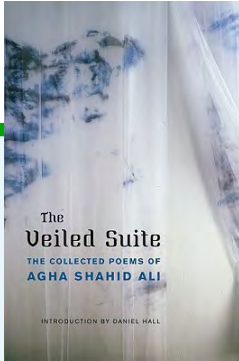
همیشه تمیزی را دوست داشتم. و حالا
نیم اینچ هیمالایا را در دست گرفته‌ام.

این خانه‌ام است. و این نزدیک‌ترین حالتی است
که به خانه‌ام خواهم داشت. وقتی برگردم،
رنگ‌ها چنین درخشان نیست،
آب‌های جلوم چنین پاک،
چنین لاجورد. عشق‌ام
چنین پرنور.

و خاطره‌ام از تنظیم خارج می‌شود
کمی،
درون اش نگاتیوی عظیم،
سیاه و سفید،
که هنوز ظاهر نشده.

ترجمه: مسعود غفوری

درباره ترجمه



این سومین شعری است که از آقا شهید علی (۱۹۴۹ - ۲۰۰۱) شاعر مطرح هندی-آمریکایی، این بار از کتاب *The Veiled Suite: The Collected Poems of Agha Shahid Ali* (۲۰۰۹) می‌خوانیم. قبلا دو شعر «نوشت‌افزار» و «در موزه» را خوانده بودیم. شهید علی در خانواده‌ای مسلمان در کشمیر بزرگ شد و سپس به آمریکا مهاجرت کرد.

تصویرسازی‌های این شعر و اصطلاحاتی که از عکاسی وام می‌گیرد، معنایی چندلایه ایجاد کرده است که سخت بتوان در ترجمه همه‌ی آن لایه‌ها را منتقل کرد. گوینده شعر (که خیلی هم نزدیک به خود شاعر است) حس چندگانه‌اش را با دیدن کارت‌پستالی توصیف می‌کند، و همین به شعر حالتی آبرونیک می‌دهد. سعی کرده‌ام این آبرونی را بیش از هر عنصر دیگری در شعر نگه دارم.

و اما چند نکته در مورد معادل‌های استفاده شده در ترجمه: کلمه‌ی «لاجورد» هیچ‌وقت حق کلمه *ultramarine* را ادا نمی‌کند. این کلمه‌ی انگلیسی، معنایی نزدیک به «فرادریایی» را هم به ذهن می‌آورد، که تداعی‌کننده‌ی مهاجرت و خانه‌ی آن‌سوی دریاها هم هست. همین مساله در مورد گزینش معادل «پرنور» برای *overexposed* هم صادق است. این کلمه انگلیسی یکی از تکنیک‌های عکاسی است، که برای موقعی به کار می‌رود که سوژه‌ی عکاسی زیادی در معرض نور قرار گرفته است؛ و عکاس‌ها به چنین عکسی می‌گویند «اوراکسپوز شده» یا «عکس سوخته»! معادل‌های دیگری که پیدا کردم، شامل «نورانی»، «تابناک» و «نورافشان» هیچ‌کدام این حالت دوگانه کلمه انگلیسی را نداشتند. کلمه «افروخته» هم معنای برافروختگی و خشمناکی را به ذهن می‌آورد، که تداعی مناسبی نیست. و همینطور کلمه «نگاتیو» به جای *negative*. احتمالا همه می‌دانند که ما با شنیدن کلمه «نگاتیو» فقط فیلم عکاسی یا فیلم‌برداری به ذهن‌مان می‌آید، ولی در انگلیسی، کلمه *negative* معنی «منفی» یا «تصویر معکوس» هم می‌دهد. آخرین نقطه‌ی چرخش هم در کلمه‌ی *undeveloped* اتفاق می‌افتد. این کلمه وقتی در زمینه‌ی عکاسی به کار می‌رود، معنی «ظاهر نشده» می‌دهد؛ ولی در زمینه‌ی کلی‌تر، معنی «توسعه‌نیافته» یا «رشدنکرده» می‌دهد. مشخص است که شاعر با هر دوی این معناها کار دارد، ولی در ترجمه یکی از آنها باید از دست برود.

این مثال‌ها دست کم نشان می‌دهد چرخش‌های معنایی در چه جاهایی رخ می‌دهد و کجاها لحن شعر به سمت آبرونی می‌رود.

نکته آخر این که «جلوم» نام رودی است که از هیمالایا سرچشمه می‌گیرد و از دره کشمیر به پنجاب می‌ریزد.

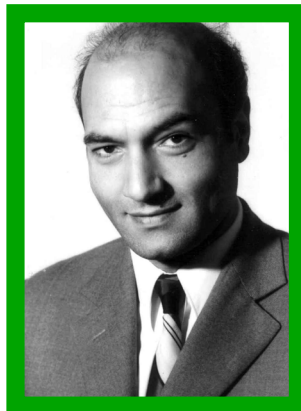
مسعود غفوری

۵

سوتی نظام آموزشی ایران

بیماری اسکیزوفرنی معرفی می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که علت اصلی را باید در «ضعف نظام آموزشی وقت» جست‌وجو کرد:

شریعتی در سال ۱۳۲۵ وارد دبیرستان فردوسی مشهد شد و از آنجا مدرک سیکل اول دبیرستان را گرفت. و همین‌طور که می‌دانید «سیکل اول» همان چیزی است که ما بعد از هفتادسال تلاش مجدانه در تغییر آرایش سیستم آموزشی از ۶-۶ به ۴-۳-۵ و بعد ۵-۳-۱ و سرآخر ۶-۳-۳ به عنوان «دوره متوسطه اول» یاد می‌کنیم. پرواضح است که این سیستم آموزشی - که در دوره‌های مختلف



با دفاع خطی جانانه مسئولان وقت همراه می‌شد - از بدی‌هاش، چکش کاری آن در زمان شریعتی شکل گرفت.

مورد دیگر این‌که، شکر شیرین‌سخن بعد از گرفتن مدرک لیسانس ادبیات فارسی و به لطف شاگرد اولی‌اش در دانشگاه، به دانشگاه سوربن فرانسه بورسیه شد. اما آن‌زمان همانند حالا نبود که طرف باید کلی زحمت بکشد تا در یک رشته مطرح دکترا بگیرد و بعد کشورهای دیگر منت‌اش را بکشند که: «الا والله بیا علم‌ات را به ما انتقال بده»؛ همین‌طور آبکی و در یک رشته و دانشگاه آبکی‌تر طرف را بورسیه می‌کردند. و نتیجه‌اش هم این می‌شد که مثل علی شریعتی با کمترین نمره که برای قبولی کافی بود از تز دکترایش دفاع می‌کرد.

اما اوج از هم گسیختگی نظام آموزشی آن زمان آن‌جا بود که با کارمندان تازه استخدام شده‌ی خود با بی‌احترامی تمام برخورد می‌شد؛ تا آن‌جا که در سال ۱۳۴۴ اداره فرهنگ مشهد، استاد جامعه‌شناسی و فارغ‌التحصیل دانشگاه سوربن را به عنوان دبیر انشاء کلاس چهارم در یکی از روستاهای مشهد استخدام کرد. و اساساً موارد از این دست بود که بعدها سربازان نظام برای اصلاح نظام آموزشی وارد این عرصه شدند.

تقویم روز ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ را نشان می‌داد که علی شریعتی با این امید که کوزه‌گر بیکاری بیاید که از خاک گل‌پوش سوتکی بسازد، چشم از جهان فرو بست.

تقویم را با تبریک تولد سه عزیز دوست‌داشتنی سینمای ایران شروع می‌کنیم، به این امید که این آخرین تبریک تولدی باشد که در سراسر جهان به کسی گفته می‌شود. اگر شما هم کسی را می‌شناسید که این تعارفات مزخرف را انجام می‌دهد، پیشنهاد ما این است که با لگد به استقبال نقاط حساس بدن شخص مورد نظر بروید، باشد که دست از این رفتارهای بی‌معنی بردارند. اما رضا کیانیان عزیز این هفته شصت و چهار ساله می‌شود (متولد ۲۹ خرداد ۱۳۳۰) و پرویز پرستویی دوست‌داشتنی شصتمین

سال تولدش را جشن می‌گیرد (متولد ۲ تیر ۱۳۳۴) و البته عزت سینمای ایران، استاد انتظامی نازنین هم نود و دومین بهار زندگی‌اش را در آخرین روز فصل بهار تجربه می‌کند (متولد ۳۱ خرداد ۱۳۰۳).

اما سوژه تقویمی این هفته کسی است که نه‌سال بعد از انتظامی به دنیا آمد و الان سی‌وهشت سال است که از دنیا رفته است. و او کسی نیست جز طلایه‌دار جملات سنگین، دکتر علی شریعتی، که تو گویی ماری جوانا می‌زد و می‌نوشت. کسی که بالاخره معلوم نشد با خودش چندچند است: در یکی از روستاهای اطراف مشهد به دنیا آمد و در سوت‌همپتون انگلیس از دنیا رفت و در دمشق سوریه دفن شد. مشخص نشد مذهبی بود یا تکنوکرات؛ اگر مذهبی بود پس چرا کراوات می‌زد؟ دست استاد مسعود فراستی (که آن موقع پیش خدا بود) را از پشت بسته بود و هم‌زمان هم مخالف سنت بود و هم مدرنیته. مشخص نشد ایدئولوژی او اسلامی است یا غربی. و اصلاً چرا دکترای تاریخ و فرهنگ اسلامی خودش را از دانشگاه سوربن فرانسه گرفت؟ سر آخر هم معلوم نشد با مرگ طبیعی از دنیا رفت یا کشتن‌اش. تازه اگر هم کشتن‌اش، نمی‌دانیم بگوییم او را به قتل رساندند یا شهیدش کردند.

البته روانشناسان این نوع پریشانی شخصیت در افراد را یکی از علائم

زمستان در ابتدای تابستان تنات را با لهجه می خواند

بود. نصرا نادرپور ادامه داد: «از درد فریاد کرده» البته کاملاً گراشیه ولی برای دردهای جسمیه فکر کنم. اینجا درد جسمی نیست پس من «داد بنم» رو پیشنهاد می کنم. نسرين خندان بعد از نصرا. نادرپور شروع به نقد شعر شاه محمدی کرد: امی فریاد بکنم با غرشت خوش جوترن. مَرَبَا. علامتاش اومنا که مَرَبَا نواخنی. علامتياش.

ابوالحسن محمودی پیشنهاد داد آقای شاه محمدی، کاش شعر رو با صدای خودتون هم داشتیم. می شه؟

علی اکبر شاه محمدی: مگه خوندنش سخت بود؟ ابوالحسن محمودی: یکی دو جا رو آره، ولی نه به خاطر خوندن اش. هم به خاطر این که شعر محلی بود و هم به خاطر این که بقیه هم ترغیب بشن فایل صوتی آثارشون که توی الف چاپ می شه رو بفرستند. مسعود غفوری گفت با ابوالحسن موافقم. اصلاً قرار بود هر کسی شعر یا داستانی برای الف می فرسته، فایل صوتی اش رو هم بفرسته. مجموعه خوبی در می آد سر آخر.

علی اکبر شاه محمدی راجع به شعر و گرافی خواجه پور گفت: یکی از بهترین کارهای گرافیکی آقای خواجه پور است.

عبدالله فضلای ادامه داد: طرح زیبایی است، دست مریزاد؛ اما بنظرم باید بین طرح ریشه ها و نخل ها ارتباطی برقرار شود الان در طرح ارتباطی بین این دو وجود ندارد.

علی اکبر شاه محمدی: شاید اندک فاصله ی بین ریشه ها و تنه ها به این دلیل باشه که فقط ریشه رو تداعی نکنه بلکه سرهای افتاده هم به نظر بیاره.

اسماعیل فقیهی آخرین نفری بود که درباره شعر و گرافی نظر داد: فاصله ی کمشون به خاطر وجود آوندهاست که با نیروی اسموز آب و مواد معدنی رو به قسمت های دیگه برسونن، ربطی به افتادگی و اینا نداره. کلا درخت افتاده رو فوری قطع می کنن و باهاش ذغال درست می کنن تا بفروشن.

شعر «زمسو» از علی اکبر شاه محمدی نقد شد. «من داعش»، کیوتر صلح و شاخه زیتون ارجاعاتی بودند خارج از چهار چوب جغرافیایی شعر. تلواسه به معنای بی قراری و «ابری» دوم به معنای بریدن بود که ما را به دست انداز با ارتفاعی بلند انداخت. مضمون شعر مثل بیشتر شعرهای محلی گلایه بود با این تفاوت که تنها به مسائل و مشکلات گراش بسنده نکرده و پا را فرا تر گذاشته بود. شاه محمدی برخلاف شعرهای محلی دیگرش از علائم نگارشی استفاده نکرده بود و به گفته خودش «تازگی به این نتیجه رسیده ام که بدون علائم نگارشی هم می شود شعر محلی سرود و اگر شعر و داستان به زبان محلی و بدون علائم نگارشی زیاد تولید و خوانده شود خواندنش مثل زبان فارسی برایمان راحت می شود»

شعر مهدی فتاحی نقد شد. به اعتقاد شاه محمدی، فتاحی در حال پیشرفت و رو به جلو حرکت می کند. از لحاظ انسجام عمودی و افقی شعر و وزن خوب کار می کند. از لحاظ انتخاب زبان شعر جا برای کار زیاد دارد. کلماتی مثل «وی دل» «مگزین دمی» کلاً از شعر بیرون زده بود. در مصرع آخر اگر به جای شهبانو، زلیخا بود که با یوسف و عزیز در یک خط قرار می گرفت، مراعات نظیر شکل گرفته کامل می شد.

داستان ترجمه راحله بهادر خواننده و بیشتر از آنکه بحث درباره ترجمه باشد رو طرح و کنش های داستانی می گشت. ادامه نقد الف را از گروه وات ساپ انجمن پی می گیریم.

نصرا نادرپور با لحنی خودمانی و گراشی گفت: «اگم علی اکبر بسیار عالی وا، دموت گرم.» فقط محض ای که یک چی امگوتزبه «اگه به جا «بازم» اُلعدو بند دل» وا گراشیترا و اگه به جا «زیتون» اوتگوتسو «زیتونی» ایلیکه (اینجا) و زون بهتر ایی البته ائنه دگه باید «شاخه»

ساکن واخنوم. مهدی فتاحی هم اومد رو خط و گفت: و «موه فریاد بکنم» هم یه چیز می مثل «جار بکشم»

زندگی تکرار
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر
 ر ر ر ر ر ر ر ر ر ر

